

بسم الله الرحمن الرحيم

اربع اشعار

حک کہ سر سید جیلانک اورنگ ریتم

ظم حان حان اعدان صوبہ دار بنگالہ

را ناراحہ آہنگ تم و گو حبار انعامی افتادہ

و دیو بکت متوج کر دیدہ

دلا صدی بسکلتش یاد تپا ہی

در ان سرور میں برداشت و حقایق ان

مؤدیر پتنگ

مہینہ شہادت الدین طالش

یکم نومبر صیداران مشورہ

متعینہ بنگالہ

مکملہ مطبع آفتاب کائنات و در رسد

نمبر مکان در ۱۰۱

مطبع و شہد

۱۲۶۰ ہجری

مہینہ شہادت الدین طالش

مطبع و شہد

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

جنود نامعد و وحید ملازم حضرت مالک الماک علی الاطلاق
 است که صف آرایان معرکه شریعت و حقیقت و شکر
 کشان عرصه مات و طریقت را سلام الله علیهم اجمعین
 به تسخیر ممالک قلوب مشرکین و فسق و فتنج حطط افیده طمحن
 و کفره با سپاه ایت و ارشاد فرستاد تا بضر براقاب
 مغلبان سویلات نفسانی و کسر اعناق متردان تخیلات
 شیطانی و لایات مدکور در افتح نموده و قاطنان هم و ساکنان
 نهم انمواضع را باج ده ایمان و طاعت و خراج کناره توحید و
 عبادت ساذقه از ظلم ظالمان کفر و ضاللت و جور جائران
 عصیان و غوایت نجات بخشیدند و ارواح طیبه و نفوس را کید را

که در این اکتبه نجیبوس مجتبی و وائیس و مسجون سخن و سادس
 بودند ازانی و او در بهارک ماوان الممالک صلاح و سید ادرسانیدند
 به تمجیدش سپه سالار حیل انبیا و سر و رنوج اصفیاد رمالک ختم
 نبوت گامه او در کتب و استادات رسالت فرمان فرما نمند
 المصطفی و احمد المجتبی * شعر * بلع اعلی کما که * کتب
 المدهی بجماله * سنت تبع خصاله * صا و امانیه و ال * که اخلاص
 کز بنان که بار که و فرمان نذر بران مدیه طبع و عموم مقبلان او
 امره نواهی و سنعمان احکام الهی را از صحرای نونخوار
 شرک و معصیت و نای نوار کفر و شقاوت بر آورده
 خوش نشین شهر سنان احسانم و ایمان گرداید و صنادید
 عرب و اکاسر و عجم را الصلایت * ابا السی بالسیف * و کون
 کشتن آفاق و حبارن عالم را بهما بت * بصرت فالرعب *
 مطیع و خوار و بنار یانه * حتی يعطوا الحریة عن ید و هم صاعرون *
 مقام و ناج کذار سادات * شعر * شاه بجهان در نبوت
 بسنی * در معجزه جان دشمنان را حسی * شاهانه مرد و هفت
 کردی بد و نیم * مردایه مضاف به در اشکستی * آت بعد
 اقل التحقیقه بل لا شکر فی الحقیقه * غ * دبد دارد دست در
 بس ماش * ابن محمد ولی احمد المذهب بشهاب الدین

فانش و فقه الله برک ماسو اد و جعل عقباه خیرامن دنیا
 بنز عرض شتبعان و قایع جهان و متفحصان حقایق جهانیان میرفتند
 که چون رفتن نواب مستطاب مستغنی عن الاللقاب
 و کن لکین بیت الشرف خلافت کبری اسطو انه قائم
 الالسعادت سلطنت عظمی بایا عرب و عجم صاحب سعید
 و قلم عمده الملک میر محمد سعید اردستانی النخاطب من
 حضرت النخاقانی بیار و فادار خان خان سپه سالار تجا و ز الله
 عن سینانه الصغار و الکبار و شاعفت نواب حسنة
 بالنبی و الالطهار یرک آشام تو نخوار باده دوازده
 هزار سوار و پیاد بسیار و ناستش ماه بسطون (فید الماء اشد
 من فید الحدید) محصور طغیان آب بون و مبتلای بای اقسام
 اسقام و و با و و غای آستامیان بر و غا و فته ان قوت و غذا
 کشتن و و انواع تعب و محن که تقریر اد بیان و تحریر از
 نیان آن العجز و قصور معرفت است متحن شدن و بمحض کرم
 کریم ذوالمن و بفضل مفضل مهین اران گرداب ایل
 و چاه باین دستکاری یافتن از امور غریبه جرت افزا و واقعه
 عجیبه عبرت ناست و بنا بر آنکه اشهاد این ماجرا بصریح و کنایت
 و ارقام و کنایت مرضی طبع مشکل پسند نواب اهمیت بلند بود

و یقین حاصل بود که این وقایع کماهی و این حقایق کما ینبغی در
افراد واقعه و واقعه نویسان و کاتبان و ستان که هند و ستان
بشت نشان مرسل کردید مثبت نگشته لهذا این بی مقدمه
که از حصار آن سفر کثیرا لاخطار ادرین توجه بهم آشام
ناهنکام ادرتال نواب خجسته فرجام بدار السلام شامل راه
یافتگان ستبار و زمی در مجلس خاص بود با وجود تفرق بال
و نشنت حال بندی ادران احوال و انموزجی ادران مال
و برخی ادر خصایص آن ملک و افر کمال و بعضی ادر اوضاع
آشامیان و فعال و سکره حبال آن محال بعد ادر ادرتال
نواب غفران مال مرقوم خامه صدق مقال بر سبب استجمال
ساخت و ادر اطناب و تطویس در عبارات و اکثر و تقیید
در استعارات و ایراد الفاظ مغلقه و ایتان کلمات غیر مانوسه
که ممل طبايع و مخمل ضمایر است احراز و اجتناب واجب
شناخت تا بنظر افاضت ماثرا شرافت و اعیان و اکابر
و اصاعره هند و ستان بل کل جهان رسید و موجب ادر زیاد
نقد ایشان بر فضل ملک ستان و افر و نی بصیرت در عواقب
امور دوران گردد و ادر آنکه مطمع خاطر با مغفل مصادقم و با
ند و ستانی معاندتی و مطمع نظر محمدت یکی و خدمت دیگری نبوده

سعی و تقصیری و نیک و بدی که از هر کس بوقوع آمده
بی کرم و کاست بقلم در آورده و چون تخمیر طینت انسانی
و تعجین نبیت حیوانی بی ریشحه طبیعی تربیت نیافته مقصد اصلی
و مطلب کلی بر تالیف این وقایع و تدوید این صفایح آنست
که اگر این نسخه بشر ف مطالع بزرگی قدر دان آمده
مرغوب خاطر شریفش افتد شاید تو به بهر دل داشته نوعی
نماید که غدا اصان بحودا انتظام امور جمهری یعنی مقصد یان حضور
پرنور بنوعی طلب بدرگاه عرش استباده این بالفعل خرفی
بالقوه گوهری مجهول القدر را از قعر بحر تعیناتی بنگالهد و غرقاب
توقف این صوبه بر آورده در سلک استادان کان پایه سعیر
عرش نظیر شمشک سازند * شعر * چون کمان طلقه بیکاریم
با چندین هوس * زور بازو دست ما را بر قضا پیچیده است *
در جای دائق و امل صادق ان که بهمن توجه محسنی از اعیان درگاه
خلافت و مشفق از بار یافتگان بارگاه سلطنت داعی باین نما
و اصل شود و داعی را بکم خبر صحیح * من کلان فی حاجه اخیه کلان الله
فی حاجته * تمنیات دنیا و آخرت حاصل گردد و ماتمس از مطالعه کتبندگان
این نسخه و ماسول از نظر آگسندگان درین رساله آنکه فحوای
* من صنف نقد استهدف * را نیامنیاساخته بعین عنایت

ملاحظه و بنظر مرحمت منظور کرده اند و اگر بر سهو و خطائی مطلع شوند
 مضمون صدق مشحون^۱ امن متنز علی اخیه ستر الله علیه فی الانبیا
 والاخره ارا در نظر داشته بکذاک حک و قلم اصالح مشرف
 سازند و حیا و میا بر موافقت منت نهند * شعر *
 ز پیر و جوان دارم این التماس * که پوشیدن عیب دارند پانس
 هر یاری و آشنائی شوند * تکست مرا مو میانی شوند *
 به بیند اگر معنی سینه دیش * برهم نوازندش از لفظ خویش *
 و سگر در ج افطی نه بیند پر * بمعنی کشدش لبالب ز در *
 شدند از بگو تا هی دید باز * سنان زبان شان نگرود و دراز *
 و چون این تالیف مشعر از فتح و عبرت است ^{بمقتضی} عبریه
 موسوم شد و بر مقدمه و دو مقاله مرتب گشت مقدمه در ذکر
 باعث نهضت لشکر باد شاهی بولایت کوچ بهار و آشام مقاله اول
 در ذکر تسخیر کوچ بهار و سمر از احوال آن دیار مقاله دویم
 در شرح فتح آشام و بندی از حالات آن مقام و نجات یافتن
 اهل اسلام بعد از تعب تمام ازان مرز و بوم خون آشام
 * مقدمه در بیان سبب توجه اعلام *
 * ظفر فرجام به تسخیر کوچ بهار و آشام *
 چون در زمان قورایماری بندگان اعلی حضرت صاحب قران ثانی

که در سنه ۱۰۶۸ ثمان و ستین و الف هجری روی نمود
 پیم نراین راجه کوچ بهمار جرات و جسارت و رزید دیر گهوره گهات
 تاخت او رده جمعی از رعایا و سکه و نسو ان مسلم
 و نبات مو منه را اسیر کرده برد و بقصد ملک کامروپ که آجو و
 کواپتی و توابع ان را نامند و داخل ممالک محروسه بادشاهی
 بود بهوانا ته و زیر خود را با حشری انبوه فرستاد و جی دهج سنگه
 راجه آشام را از استماع ایمنعی عرق طمع بحرکت آمده از
 دخامت عاقبت نیندیشید و جمیععی عظیم بر او دریا و خشکی
 بست کامروپ روانه نمود و میر لطف الله شیرازی که
 فوج او کامروپ بود از طرفین سیلاب بنا را توجه خود دیده
 با بریاس از آمد او متیقن بعدم کومک قطع نظر از هر چیز کرده
 و مضمون (من نجوی براسه فقد ربح) بر زبان رانده بر آب
 سرعت برق و باد خود را بحوالی جهمان گیرنگرد ساینده * شعز *
 گریزی بهنگام و سر بر بجای * به از پهلوانی و سر زیر پای *
 و بهوانا ته از توجه گرده آشام خبر یافته و فحوای * العود احمد *
 را کار بسته گلبانگ فرار بر قدم زد و منغلبه آشام تمام ملک کامروپ را
 بی سازهتی مملک گشته بخاروب نهب و غارت ر و فته و صامت
 و ناظن آند یار را بملک خود بردند و بهدم ابانه و تخریب اکانه پرداخته

اصلاً آثار معمولی در آن سرزمین نماند و چون
شاهزاده شجاع بجای خود گرفتار بود بی مانعی تا حوالی موضع کمری
باری که در پنج منزلی جهانبگیر نگر است تصرف گشتند و در
موضع هست سه قریب کمری باری تمانه ساختند و قبل ازین
میراجه اشام سید ابابکر را با مقصد است قصد سوار و پیاده
بنی شمار از حوالی جسمه هر دو زمان حضرت جنت مکانی و
عبد السلام را با قریب هزار سوار و رجال بسیار و اموال
و اجناس افزون از شمار از گواهی در او این جاوس
اعلی حضرت صاحبقران ثانی سرساخته برد و بودند و هیچ
یک از حکام بنکاره را درین مدت مدید توفیق انتقام رفیق
نشد درینو لا که اورنگ اقلیم هند بمقدم هما یون جهان
گیری خلاصه دو دمان حرم با بری نفا و دخانه ان اکبر نیوردی
شهریاد کشور گیر عادل باذل شهنشاه گیتی ستان
دریادل قهرمان الهما و الطین ظل الله فی الارضین سلطان
السلطین و خاقان لخواقین حامی الشرع و بباد الله داعی
الملة و عباد الله المذعوم فی الارض و السماء المنیر ابو المظفر
محمی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه عالمگیر خلد الله ظلال
عنه لعلی روس الصغیر و الکبیر زیب و زینت یافت و اشعه

مرحمت نواب مستغنی عن الالقاب سید سالار بعنوان صوبه
 داری بروجنات احوال سکنه بنگاله نافت بمقتضای * شعر *
 تو بدکنده خود را بر وزگار سپار * که روزگار ترا چاکریست
 کینه گذار * زمانه در صد مکافات در آمده حسب الفرموده
 نواب مستغنی عن الالقاب سال سیوم جلوس سیمت
 مانوس مطابق سنه ^{۱۰۷۱} ادری و سبعین و الفتم بجمعی
 رشید خان باجمعی دیگر از امرای بقصد انتزاع ملک کامروپ
 از دست آشامیان منکوب متوجه گشت و راجه سبجان سنگه
 نیز با فوجی از مردم بادشاهی بنادیمب راجه کوچ بهار راهی شد
 و متعاقب مرزا بیک شجاعی که در سالک مان زمان نواب
 منسلک بود با هزار سوار با کومک راجه سبجان سنگه روانه
 گردید درین اثنا وکیل پیم نراین راجه کوچ بهار سفارش نامه یکی
 از اعیان و رگاد خانفت و مقربان بهارگاه سلطنت را
 آورده التماس عفو تقصیر پیم نراین نمود نواب مستغنی
 عن الالقاب نامه مسطور را ناخوانده فرمود که وکیل را بهوکل
 سپارند تا به اراد فیاضت برده تکلیف هزار کرده خوردن یا نوشته
 را که آورده زهر مار کردن نماید وکیل مذکور که از اشتداد
 جوع حصول مطلب شفاعت نامه را القمه هر ب و شبرین

نمود و بعد امیداران مستلی ساخته به داسمال فرموده را
 نوشتار وی دیانت، استوارند این بر جگر فشرده بعد
 تا حکامی آن نسخی ناگوار را قرطبی کرده فرود برد، پای استراحت
 در خانه رنجیر، را از کرد چون رستید خان تا موضع رنکاماتی که
 از توابع کامروپ است از جنگ اسامیان منکوب مستخلص
 ساخت و بسبب کثرت عدو و عدت مخالفان و قلت
 سامان و سرانجام خویش صلاح را پیش رفتن ندیده و در
 موضع مذکور متوقف گردید و در اجهت سبجان سنگه نیز بنا بر آنکه
 یک دهه در گذرد و از آنجا که وحشت ساخته قلعه مانده بود بالای
 آل عریض بنا شش خون بد رختهای عالی تو منند مخفوفت بچنگل
 پر طره خندق عمیق بینا، در سماوار مردان و غارتو پهای صور آوا و
 راد شمار فی که بملک کوچ بهار آمد و شد می شد همان بود
 و قبیح آن خالی را استکالی نبود و برستکال نیز رسید کاری
 ادیشس نبرد نواب مستغنی عن الالقاب حازم آن شد که
 بذات خود تجشم فرموده سزای کرد در اجهت آشام و کوچ
 بهار در دامن روزگار ایشان نهد

* مقاله اول در ذکر توجه نواب مستغنی

من الالقاب باستیصال بیم نوابین راجه

کوچ بهار و فتح آن سوزا، بین بتائید آفرید کار *

رایات نصرت آیات نواب مستغنی عن الالقاب بنا برتیبی
که در مقدمه مذکور شد شب ۱۷ دهم ربیع الاول سال چهارم جلوس
یمنت مانوس مطابق سنه ۱۰۷۲ الهی و سبعین و الف بخری بقصد
کوچ بهار با مزاز آه و انشام خان بحر است جهانگیرنگر و نواحی
آن حسب الفرمود در خضر پور اقامت نمود و معاملات مالی
سرکار بادشاهی برای و رویت رای بهگو تیدس دیوان
خالعه و مهیات سرکار نوابی بصوابه یه حواجه بهانوت داس
شجاعی منوط و متعلق گشت و میرغازی بخدمت بخشیکری
و واقع نویسی و محمد مقیم با اهتمام مهمام نوازه تعیین شدند
چون موکب ظفرورین بموضع برنی تدر رسیدند حرم و احتمال
و انتقال زیادتی سرکار و چون ظفرورین ما را روانه کرده گهات
شدند و بعرض نواب مستغنی عن الالقاب رسید که شوارح
سمرود و طرق مسلو که کوچ بهار زیاد از تده استهارند ارد
دو تا بجانب ملک بادشاهی و یکی سمت مورنگ و در راه
که جانب ملک بادشاهی دارد یکی معروف است یک دوار مذکور
است اگر آن در واره مفتوح شود تا شهر کوچ بهار دیگر محکم
دو چار شکر نصرت آثار نخواهد شد و وی موسوم براه
که هونتا گهات است و برنگا ماتی اتصال یافته در راه بار یکی مشتمل بر

نالهای عظیم دارد و در طرف آل تا کوچ بهمار جنگلیست که از
 تشابک اشباز و تراکم درختهای خار دارد شش مایل را
 یارای مرور و باد را مجال عبور نیست اما یک راه دیگر بصوب
 ملک بادشاهی است که آل انظرف بقدر اطراف دیگر
 از تفایح ندارد لیکن تا سهر کوچ بهمار جنگل انبوهی از نی بار یک
 میان تپی دارد و راجه با سمنظرها در همان جنگل از محافظت آن
 راه مطمئن خاطر است مویکب ظنر قرین بصوب همین راه
 سیومی بحرکت آمد و نوارد مقرر شد که در ناله که از گهواره گهات
 آمد به بحر برهما پتر ماحق گشته نگاه دارند و راجه سجان سنگه
 باهمان سلخ در بیع الثانی حسب الفرمود در حوالی راه مذکور
 بلشکر ظفر اثر بیوست غره حمادی الاول پای آل راه مسطور
 منزل گشت جمعی از مشهوران که بحر است قیام داشتند
 حرکت المذبحی نمودند گر بختند و بیم مادمذکور نواب مستغنی
 عن الالقاب داخل آل که سرحد ملک کوچ بهمار است شد و از
 شوق احراز ثوبات افروزی و نیکامی دینی و دنیوی بذات خجسته
 سمات خویش مقصدی سر براهی راه ساختن شده
 از بام تا شام بر پشت اسب بود و بدان کار قیام می نمود
 و از ابتدای نهفت از خضر پور تا انتهای سعادت از فتح ملک

آشام آن مستغنی عن الالذباب بر مرکوبی جز خنگ جهان نورد
 رقم اختصاص نکشید با جمله فیلان و بیاد هندی توپچی جنگل را
 زبردست و پاپشت کرده سو اران اسب بران میراندند
 و اهل اردوانی افواج می آمدند و خیلی تعب اسب
 و آدم می کشیدند چون عساکر فیروزی ماثر به منزلی شهر
 کوچ بهار رسید راجه خالک سیل فرار گشت و پامی کوه
 بهوتنت رفته نشست در اشای طی مسافت شکر ظفر اثر
 بدریامی رسید که از بعضی متوطنین آن ملک سموع میگشت
 که درین دریا پایاب نایاب است و برگزیده شده اتفاقاً پیدا
 شد و شکر عبور نمود ششم جهادی الاول اتهمای جنگل و ابتدای
 حوالی شهر کوچ بهار معسکر شکر نصرت شعار شده هفتم
 ماه مذکور اعلام ظفر فرجام داخل کوچ بهار گشته سیادت و
 قضیلت بنام میر محمد صادق صدر ماژون شد که اذان بالای عمارت
 راجه رفته بگوید صد و عالیقدر با مور به قیام نموده شعار اعلام
 که از زمان ظهور رسید انام علیه افضل الصلوة والسلام
 تا حال در آن مقام گم نام بود بلند آوازه گردانید کثوف ضمیر خبیر
 مستخبرن احوال عالم باد که کوچ بهار ولایتی است مابین شمال
 و مغرب بینا که مایل بشمال طوشش شرقاً و غرباً از ابتدای برگزیده

بهتریند که داخل ملک بادشاهی است تا پاپ گانو که سده
 ملک مورنگ است پنجاه و پنج کرده جریبی و عرضش
 جنوبا از شمالا از پرگنه تاج است که از جمله ممالک محروسه
 است تا بوسکر پور که متقبل بکوه تا گهات است
 پنجاه گروه جریبی است و کوهستان به وقتت که سکن قوم
 بهوتی است در سمت جنوبی کوچ بهار واقع شده تا ننگ
 و پارچه بهوت و پری و آهوی مشکین در آن کوهستان
 می شود ملک کوچ بهار در گوارانی و غد و بت ما و اعتدال
 و لطافت هوا و طراوت و نضارت سبز و ریاحین و
 نظافت و نزهت آنکه و ساطین از سایر سرزمین شرقی
 هند متا راست اشجارش از اثماره و فاکه و ممان بتخیرون * پربار
 و انهارش از میاه * لایصد عون عنها و لاینزفون * سرشار
 سوادش بیاض دیده مردم را سرمه انجنا و ففایش
 تنک دلان و سمیت که داغم را دلکشامرغذارش چون
 فرادیس آدم را احت افزا و بساتیش مانده رو ضات
 جنات روح افزا *
 * بیت *
 هوایش اعتدال جان گرفته * نم از سه چشم دیوان گرفته *
 رسید و مبرزه ایش تا کمرگاه * در خنانش زود بر مبرزه فرگاه *

اگر بر مدینه اش بونی بفرسنگ * سرموی نیابی ز عفران رنگ *
 صفیر مرغکان بر سر سنگ * گلش خوشترنگ و مرغانش خوش
 آهنگ *
 گویند در آن ملک خوب و سایر میوه های هند و بنگال مرغوب
 می شود نهال باردار فلان گردد در آنجا شاخه ها نموده شد
 پنجش شاخ باریک بالای چوبهای که پیشش نصب کنند
 میدواند و خوشه هایش مانند خوشه های چغاله انبه که اهل هند آن را
 موله گویند از آن شاخ می آویزد و این ولایت اگر گمابختی بضبط
 در آید شاید محصولش هشت لک روپیه بشود متوطنش
 از قدیم دو قوم اند میچ و کوچ و راجه از قوم اول است
 سکه بر روی روپیه نر اینی مضر و ب این ملک است
 رسیدن آن هند راجه های این ولایت را عزت بسیار می کنند
 و از اخلاف راجه های اسلاف معتبر که قبل از ظهور اسلام
 بودند اند و این پیم نر این راجه بود عالی منشش عشرت
 پیشه صاحب تصرف معاشرت اندیشه لب از
 لب پیاله برنگر قتی و دست از گردن صراحی بر نه اشتی در
 کاخ و ماغش جز صدای نغمات مغنیان رعنا نه پیچیدی و در
 آغوش خیالش نغمه از تنای صحبت سرو قدان دلها
 ننجیدی از هوای عیش پروای ملک نه داشت و از هوس

عشرت بکار حکومت نمی پرداخت * * شعر *

* با مالکی که مستی داد او دست *

* گریزد دولت بسیار از دست *

عمارات بادشاهانه دل نشین بقرینه مشتمل بر عام و خاص و
غسل خانه و درشن و قنوت و حرم سرا و خواص و بورد
و حمام و قواره و آبشار و باغچه در کمال حضرت و نصرت
عاقبت و شهر نیز بطرح آباد شده کویچه ناهمه بقرینه و خیابان دارد
و طرفین خیابان درختان مورون مستوی ناگیر و کچنار
و عرب آن مردم شمشر و تنفنگ و تیر است تیرا اکثر زهر آلوده
پیکانند ببحر رسیدن با جسم موضع جراحت و دم کرده
مبحر و ح درد هملاک می شود علاج گیر و خوردن و بر مکل
زخم مالیدن است و گویند بعضی از مردم آن ملک افسونی
نیز دانند که بر آب خوانند و ببحر و ح خوردن آن نجات یابد تخم
حسن و جاهت در مزاج اشخاص ذکر و اناث آن ملک
کمتر سبزی گردد و القصد چون یک روز قبل از وصول بشهر
جاری بودند که هیچکس متعرض عرض و مال رعیت حاضر و
غایب نشود بعد از دخول شهر چند نفر از سوار و پیاده
شکر را گرفته آوردند که بزی و گاوی و چند تا گیله از خانهای رعیت

فراری گرفته بودند بموجب فرموده نواب مستثنی عن
 الالقاب تیری در پینی کرده و اشیای مذکور را از گردن شان
 آویخته گرد شهر و شکر گردانیدند استماع این معنی موجب
 استهالت رعیت شده اکثری بجای مسکن خود آمدند آباد
 شدند و پسر راجه از پدر گرفته بکلاذمت نواب مستعد
 کشت و بطوع و رغبت شرف اسلام دریافت راجه
 این پسر را صاحب داعیه دانسته همیشه در قید داشت
 بعد از دیدن پسر یقین شد که آنچه بدستش گمان برده بود
 بچنان است و مقدار بایش راجه نیز از این معنی مستبیط
 کشت اسفند یار یک ولد از یار خان مرحوم بگرفتن بهوانا تهر
 که رائق و فائق مهام راجه و رعیت بود و بصواب دان
 کوه مورنگ که یخته تعیین شده فراد خان نیر بهمین کاه از اددیگر
 روان گشت رضاقلی یک اباکش که از رفقای اسفندیار
 بیگ بود بهوانا تهر را گرفته آوردد ساسل و محبوبس کردند
 و حسب الفرموده عمارت یک دوار را بازمین هموار کرده
 در هر طرفش ناصد گز جنکل بریده تپه ان ساختند و یک صد و
 شش توپ و یک صد و چهل و پنج زنبورک و یازده را بچنگلی
 و یک صد و بست و سه بند و بی و دیگر آلات توپ خانه

و بعضی احمال و اثقال که راجه تاوانست بر دسر کار باد شاهی
 ضبط شد و اشیاء توپ خانه بحسب الفهرموده به جهانگیرنگر
 مرسل گشته با فنی اسباب را محمد عابد بیوثات شروع در
 عرض دیدن نمود و جمعی بتعاقب راجه که در موضع کتهیل بر روی
 که در پای کوه بهوثنت واقع است نشسته بود تعیین شدند
 آن مخذول را استماع این معنی بگو و مستظور که صعود سوار
 بر آن متعسر بگردد متعذر است بالا رفت متعجزند و نصرت قرین
 یک زنجیر فیل و جنه را اسب و گاو آن بهیل را که در پای
 کوه بودند بیع یک نفر از مردم بهوثیبه گرفته آوردند و در نظر
 گنبد را نیندند فیل و غیره بسرکاه بادشاهی ضبط شد و آن بهوثیبه
 چون عجز بسیار نموده معدوم داشت که اگر بجان امان یا بم
 پروانه که بنام راجه بهوثنت صادر شود باور سائید و جواب
 می آردم بانعام زر سر افراد گشته خانت امان پوشید
 و از تقریر آن بهوثیبه معلوم شد که دهر مراج نامی راجه آن
 کوهستان است و صد و بیست سال از عمرش گذشته
 و چون مرتاض است بغراز کبایه و شیر چیزی نمی خورد و از سایر
 نظوظ نفسانی و مستلذات جسمانی مجتنب و محتردامت
 و در کمال عدالت و شفقت با رعیت بسر می کند و جمعی

کثیر و جمعی غفیر را دالی و قهرمان است در وسط ملکدش نهری
 از میان دو کوه جاری کم عرض اما بسیار تند و عمیق و زنجیری
 از آهن بالای آب بسته اند و هر دو سر زنجیر را بسنگهای
 طرفین نهر بند کرده و زنجیر دیگر مخازی زنجیر مسطور بر فوق آن
 بار تفتاح قد آدمی تعبیه نموده مترودین بای بر زنجیر اسفیل
 نهاده و دست بر زنجیر اعلی زده عبور نمایند و طرفه آنکه اسپان
 قانگهن و جمیع احوال و ائتمال را نیز ازین آب بر همین زنجیر
 گذرانند و البته قاعلی را روی آن بهوتید سرخ و سفید
 و تومند بود و سوی سرد را از مابل بزردی از اطراف رود
 و گرن فرو داشته داشت و لباس بنامی یغرا از لنگ سفیدی
 که ستر عورتین ساخته بود کوبند زن و مرد این قوم بهمین
 هیات و وضع می باشند زبانش با زبان مردم کوچ بهار موافقتی
 داشت پروانه بنام در مراجع غرضه دریافت که بیم نراین را
 گرفته بفرسید یا از کوهستان خود بدو کند بهوتید مذکور پروانه را
 برده عریفه در جواب آورد بعد از مسکنت بی نهایت
 مندرج بود که بیم نراین بی استواب من باین کوه مان
 آمده و ناخوانده همان را مردت افتضای اضرار و اخراج نمی کند
 و حال آنکه وجود و عهدش اکنون که از جاینا شده علی السویه

است چون پیش نهاد هست و الا نیت سبیه را چه اشام بود
از تادیب بهوقیبه اغماض نمود و شهر کوچ بهار را عالمگیر نگه
نام نهاد و او مفید یار یک را حسب الحکم جهان مطاع عالم
طبیع بخطاب خانی سزاوار کرده و در سیدن عسکر خان
که از اذکار و الا جاد حسب الالتماس نواب مستغنی عن الالقاب
بذو جلالی تعیین شده بود بحر است کوچ بهار با چهار صد سوار
از مانان سزاکار خود و هزار بیاد دیند و فحشی باد شاهی و دیگر
منصبه اران کلاه شده و قاضی سموی شجاعی را بدیوانی
و میر عبد الزاق و خواجته کشور اس منصبه اران بامینی تعیین نمود
یارم اشام گشت *

* متالذ دویم درن کوانهضت مریکب ظفر نجام *

* بیازب اشام و فتح ان ملک بعون ملک علام *

ایات فیروز آبات بست و سیوم جهادی الاوال سند کور
بعزم نژود کفاز اشامی و تسخیر دیار اشام از اد کهو ننه گهات
روانه شد صعوبت راه و اندوهی جنگل چنانچه از افوا شنیده
می شد همسنان بود چون رنگاماتی مکل نزول شد رسید خان
و هراتان او و نوار د باد شاهی و شکر می پیشکار ملحق کردیدند
ازا بنجما جای که عالم جهان افرین بدان محیط است طرفین بحر بر مها پند

بگو و محاط است و چون بر اهری ز سید اران اطرافت که ملک
 ایشان یا شام نزدیک بود و تسخیر آن دیاو در نظر عقل قاصر
 شان دور می نمود اعدا دنیو و مقرر شد که امارت پناه دلیر خان
 که بست بر ادلی شکر ظفر اثر متسم است با میر مرتضی
 داروغه توپخانه بادشاهی کنار دریا را راهبردانسته و جنگل
 ساحل بحر را به سیاری توپچی و پامردی اخیال پایمال
 کرده و راه ساخته میرفته باشد چون که کارهای جنگل بضمیمت
 و قوت بانس بودند و فیان از شکستن آن خط عجز به بینی
 می کشیدند نواب مستغنی عن الالقاب بنا بر شفقی که
 مستحاض سلمین و استیصال مشرکین و اعلائی اعلام
 اسلام و اعدام رسوم کفر و ظلام دانست که به و اجتهاد
 بر میان غزا و جهاد بسته و آستین * جامد وافی سنبل الله * را
 بدست و * ادابهم فتحا قریبا * بر مهر مالید و بانفس نفیس اهتمام این امر
 می نمود و پیاده و اخیال را بر دست و پا که کار را اوست کرده
 می شکستند اکثر ایام آن قدم و نام از زمانی که مسافر جهان گره
 مهر بر راه افق مشرق به ارشدی تا آدانی که بر حال مغرب
 رطل اقامت آگندی به ترتیب راه اپناشتن جمجمه آبی و گاه
 و گاه را بنده ن مطایبی ناتوان سقط بار از او ج و حفیض

مهالک و رانیدن عجز و مساکین از ذین مسالک قیام
 نموده جزبادهای صاوات لمحه از ان کار استقامت نگشتی. جمجمه
 بسیار و ناله های جمجمه دار و غیر جمجمه دار بسیار در چاه
 شدند لیکن ناله ها اکثر پایاب بودند و بجهت صعوبت راه و دیر
 رسیدن نوارده سر ابلاهی آب زیاده از دود و نیم کرده
 منزل نمی شد و هنگام نزول هر کس در مضرب خیام و مربوط
 انعام خود جنگل بری نموده داخل اقامت می انداخت تعب
 و مشقتی که درین راه به خلق الله رسید از حیز تحریر بردن
 است. محکما هر کامی که راه دور درین راه می نهاد اگر برود نمی
 افتاد بسر در می آمد و هر قدمی که سالک درین طریق متوکلان
 علی الله بر میداشت دست از دنیا و فیها شسته در صحرای
 فنا فی الله می گذاشت همان بیخ سر نیز که هر شکسته بهای
 هر ذی حیاتی که میرسد در سینه میسپاید سیلی نی محبت مطهر
 هر سواری که میخورد از باد پای بقا پیاده می کشت آن ذواتی قوت
 بند و پیچها در سنگستن که هر نام ضعف می کشید و گمان توانایی
 پیاده های تیراند از ان پانجم سختی راه ساختن گوشه گیر سستی
 میکرد بد خلاق در مضایق نشیب و فراز از اوج حیات بحضیض
 مات می افتادند و سوار و پیاده در داخل پای در گل و دست

بر دل میمانند و چون تمام روز زیاد دارد یک کوزه را در یک
 آن هم بصدر نج ساخته نمی شد در اذو حاتم و اجتماع فیل اگر
 بچوگان فرطوم گوی سر مردم نر بودی دندان بر جنگ فشردی
 و اسپ اگر بیاد لکه مهره گردن مردم نپرانیدی صند و قنچه سینه در هم
 شکستی هر کرا و که شتر از پشت اسپ انداختی گاو
 بشاخش برداشتی و کنی را که صد مه پایه گازی غلطانندی
 گردون آسیای هلاک بر سرش گردانندی پهلو تا از
 آسید جانین ذات الجنب وارو سینه تا ر کوفت صد مها بذات
 الصد و گرفتار القصد بطولها نهم شهر جهادی الثانی قاعه جوکی که بود
 که از توابع کار و پ است بنی جنگ سخر شد مقهوران
 بجز آوازه وصول موکب ظفر قرین حصار خالی کرده رفتند
 عطا الله ملازم سر کار نواب مستغنی عن الالقاب
 به تهاذ داری مفوض گشت این حصار را مقابله پیکار در
 نهایت وسعت و رفعت ساخته بودند دیوار جانب غربی
 که بر سر راه شکر ظفر اثر بود تا قاعه کوهی که متصل باب
 بر مها پتراست کشیده و پیشش قریب یکسیر تیر بند و ق
 گوی که پای اسنپ در آن فرود و حفر نمود و سیخهای
 سرتیز بانس که بنفت آنها بهانوه گویند در آن سوراخها